

فعرزناهما بثالث

محمد افنان

مطلب فوق از آیات قرآنی است که در سورة یس (سورة ۲۶) آیه چهاردهم نازل شده و در ضمن مطالب مربوط به تاریخ دیانت حضرت مسیح است.

آیه فوق مکرر در آثار مبارکه بهائی نقل شده و در باره آن توضیح و بیان فرموده‌اند و کیفیت تأویلی آن را بر مظاهر الهی در این عهد اظهار فرموده‌اند.

از حضرت بهاء الله در لوحی است:

«فاعلم بان اول ما بعثناه بالحق فهو علی قد اشرقناه عن افق الفارس و انزلناه
علی ظلل الروح من سماء عزّ علیا و آخر ما بعثناه فهو ایضاً علی و سمیناه فی
الملاء الاعلی باسمنا القدوس ان انت بذلک علیما و عززناهما بهذا الجمال
الذی ظهر بالحق و اشرق عن افق الامر بسلطان المنیعا.» (ظهور الحق، ص
۴۲۶)

که مضمون آن اینست که مقصود از اول و آخر حضرت نقطه و حضرت قدوس هستند که ایشان را به ظهور جمال قدم معزز فرمودند.

حضرت عبد البهاء درباره حکمت لازم در تبلیغ به این داستان توجه فرموده و آن را به شرح زیر توجیه فرموده‌اند. در کتب تفسیر اسلامی هم سابقه مطلب از لحاظ تاریخی به همین شرح است:

حکایت شمعون صفا را ملاحظه باید نمود. دو نفر از حواریون حضرت روح بجهت تبلیغ امرالله به شهر انطاکیه رفتند. به مجرد ورود بنای وعظ و بیان نمودند. اهالی چون به کلی از مسائل الهی بی‌خبر بودند، جزع و فزع نمودند. این جزع و فزع منتج حبس و زجر شد و به هیچ‌وجه نفوس از تفصیل خبر نیافته، راه معاشرت و الفت مقطوع گشت و چون این خبر به شمعون صفا رسید، عزم آن دیار نمود. چون وارد شد، اول به معاشرت و الفت پرداخت تا با سران و سروران نرد محبت باخت. به زهد و ورع و تقوا و بیان و تبیان فضائل و خصائل عالم انسانی در مدت قلیله شهرت یافت تا آن که با سلطان آن مملکت آشنا گشت و چون ملک مذکور نهایت اعتماد و اعتقاد را در حق او حاصل نمود، شبی به مناسبتی ذکر حواریین شد، پادشاه ذکر نمود که دو نفر از جاهلان بی‌خردان چندی پیش وارد این شهر شدند و بنای حرف‌های فساد گذاشتند؛ لهذا آنها را گرفته اسیر غل و زنجیر نمودیم. حضرت شمعون اظهار میل ملاقات ایشان نمود، احضار کردند به مقتضای حکمت، تجاهل فرمود و سؤال کردند که شما کیستید و از کجا آمده‌اید؟ در جواب گفتند که ما بندگان حضرت روح الله هستیم و از اورشلیم می‌آییم. سؤال از حضرت روح نمود که او کیست؟ گفتند: موعود تورات است و مقصود جمیع عباد. بعد به نوع معارض از جزئی و کلی مسائل سؤال نمود، مجادله کرد و از نفس سؤال می‌فهمانید که چه جواب بدهید.

مختصر اینست که شبهات قوم را فرداً فرداً ذکر نمود و جواب دادند. گاهی بعضی را قبول می‌نمود و بعضی را مشکلات بیان می‌کرد که ملتفت نشوند که او هم از آنهاست. خلاصه چند شب بر این منوال به سؤال و جواب گذراند. گاهی مجادله

می‌کرد، گهی مصادقه و دمی مباحثه و وقتی محاوره می‌فرمود تا جمیع حاضرین از این مطالب الهیه با خبر شدند و آن چه شبهات داشتند، زائل شد. در لیلۀ اخیره گفت که حقیقتش اینست که آن چه گفتند صحیح است و جمیع تصدیق نمودند. آن وقت فهمیدند که این ثالث، رفیق آن اثنین است.

«اینست که در آیه مبارکه می‌فرماید "فعرزناهما بثالث". باری، مقصود از حکمت اینست که انسان باید به نوع موافقی که در قلوب تأثیر نماید و نفوس ادراک کنند، تبلیغ امرالله نموده و نماید نه آن که سکون و سکوت یافت. عندلیب هزار آواز اگر ساز نغمه ننماید، صعوه لال است و بلبل گلزار معانی اگر ترانه نسازد، عصفور ابکم بی‌پر و بال است. حمامه گلشن اسرار اگر تغزوی نفرماید، چون غراب گلخن نمودار گردد و طاوس فردوس بقا اگر جلوه‌ای نفرماید، چون زاغ خرابه زار فناست.» (مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۴۷۶ - ۴۷۵)